



مرحوم خویی سپس کلام خود را جمع بندی می کند ولی به نوعی که در ظاهر با عبارت بالا در تهافت است: «و علی هذا فكل صوت كان صوتا لهويا و معدودا فی الخارج من ألحان أهل الفسوق و المعاصی فهو غناء محرم، و من أظهر مصاديقه الأغاني الشائعة بین الناس فی الرادیوات و نحوها، و ما لم یدخل فی المعیار المذكور فلا دلیل علی كونه غناء فضلا عن حرمة و إن صدق علیه بعض التعاریف المتقدمة.

ثم إن الضابطة المذكورة إنما تتحقق بأحد أمرين علی سبيل مانعة الخلو، الأول: أن تكون الأصوات المتصفة بصفة الغناء مقترنة بكلام لا یعد عند العقلاء إلا باطلا، لعدم اشتماله علی المعانی الصحيحة، بحيث یكون لكل واحد من اللحن و بطلان المادة مدخل فی تحقق معنی السماع و الغناء.

و مثاله الألفاظ المصوغة علی هيئة خاصة المشتملة علی الأوزان و السجع و القافية، و المعانی المهیجة للشهوة الباطلة و العشق الحيواني من دون أن تشتمل علی غرض عقلائی، بل قد لا تكون كلماتها متناسبة، كما تداول ذلك كثيرا بین شبان العصر و شبابته، و قد یقترن بالتصفيق، و ضرب الأوتار، و شرب الخمر، و هتك الناس، و غيرها من الأمور المحرمة.

و علیه فلو وجد اللحن المذكور فی كلام له معنی صحيح عند العقلاء لما كان غناء. و مثاله قراءة القرآن و الأدعية و الخطب و الأشعار المشتملة علی الحكم و المواعظ، و مدائح الأنبياء و الأوصياء و أعظم الدين و مصائبهم و رثائهم...

الثاني: أن یكون الصوت بنفسه مصداقا للغناء و قول الزور و اللغو المحرم، كألحان أهل الفسوق و الكبائر التي لا تصلح إلا للرقص و الطرب، سواء تحققت بكلمات باطلة أم تحققت بكلمات مشتملة علی المعانی الراقية، كالقرآن و نهج البلاغة و الأدعية. نعم و هی فی هذه الأمور المعظمة و ما أشبهها أبغض، لكونها هتكا للدين، بل قد ینجر الی الكفر و الزندقة، و من هنا نهی فی بعض الأحادیث عن قراءة القرآن بألحان أهل الفسوق و الكبائر، أو بألحان أهل الكتبايين كما فی بعض الأحادیث. و یريدون بأهل الكتبايين اليهود و النصارى.

و من هذا القبيل ما ذكر فی غناء جوارى الأنصار: (جئناكم جئناكم حیونا حیونا نحیكم)، و منه أيضا الرجز الذي يشبه ما جاء فی غناء جوارى الأنصار، فان التكلم العادی بذلك ليس من المحرمات فی الشريعة المقدسة، بل هو مطلوب، لكونه مصداقا للتحية و الإكرام، و إنما یكون حراما إذا تكيف فی

توضیح:

۱. با توجه به آنچه گفتیم، هر صوتی که صوت لهوی باشد و در خارج از لحن های اهل فسوق باشد، غنای حرام است.
۲. و هرچه چنین نباشد، غنا نیست. (اگرچه ممکن است برخی تعریف های دیگران بر آن صدق کند)
۳. پس ضابطه غنا بودن به این است که یکی از دو صفت در آن باشد (علی سبیل منع الخلو)
(الف) مضمون کلام، باطل باشد (پس هم لحن می تواند غنا را بسازد و هم ماده می تواند غنا را بسازد)
(ب) نفس صدا، غنا باشد (طرب انگیز و مطابق مجالس رقص)
۴. اگر نفس صدا غنایی باشد، نباید قرآن و ادعیه را با آن خواند چراکه از زشتی بیشتری برخوردار است.
ما می گوئیم:

۱. در کلام مرحوم خویی نوعی تشویش وجود دارد.

ایشان در آخر عبارت اول می نویسند:

«الغنا المحرم عبارة عن الصوت المرجع ... سواء تحقق في كلام باطل ام في كلام حق»

این عبارت صریح است در اینکه مضمون کلام، مدخلیتی در حرمت ندارد.

ولی در بند بعد می نویسند:

«أما تتحقق باحد امرین علی سبیل منع الخلو»

سپس این دو امر را چنین بر می شمارند:

«بحیث یكون لكل واحد من اللحن و بطلان المادة مدخل فی تحقق السماع و الغناء»

و این عبارت صریح است در اینکه کلام (مضمون سخن) حتی اگر متناسب و با آواز نباشد، غنا است (بل

قد لا تكون کلماتها متناسبه)

۲. اما شاید بتوان سخن مرحوم خویی را چنین توضیح دهیم تا از اشکال مبرری شود، از دیدگاه مرحوم

خویی، غنا همان صوت و لحن اهل فسوق است و مضمون کلام در آن مدخلیتی ندارد، اما آنچه ایشان در

۱. خویی، سید ابو القاسم موسوی، مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۱، ص ۳۱۱.





فراز دوّم آورده اند، مربوط به «سخن لهوی» است و از دیدگاه ایشان گاه سخن به سبب مضمون خود حرام است (ولی غنا نیست) و لذا تکلم به الفاظ مستهجنه را ایشان حرام می داند، و گاه سخن به سبب لحن و تناسب حرام است، (غنا) البته به هر صورت تعبیر ایشان خالی از مسامحه نیست: لكل واحد من اللحن و بطلان المادة مدخل فی تحقق معنی السماع و الغنا)

۳. البته اشکال دیگری هم ممکن است ابتداءً به ظاهر کلام مرحوم خوئی وارد شود که قابل جواب است. اشکال: اینکه موضوع له یک لفظ، احد الامرین باشد، اگر نگوئیم غلط است سابقه ندارد، مگر اینکه قائل به اشتراک لفظی شویم، و آن گاه ادله تحریم را یا باید به نحو استعمال در اکثر از معنی واحد حمل کنیم و یا فقط در یک معنی بپذیریم.

جواب: مراد ایشان می تواند چنین باشد که: غنا سخن متناسب با اهل فسوق است (جامع) ولی این معنی دو فرد دارد یکی سخنی که به سبب مضمون خود با اهل فسوق متناسب دارد و یکی سخنی که به سبب لحن با اهل فسوق متناسب دارد. کلام مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی:

حضرت امام در ضمن کتاب خویش از رساله ای متعلق به مرحوم شیخ محمد رضا اصفهانی (مسجد شاهی) یاد می کنند حضرت امام مطلب ایشان را به صورت مفصل مطرح می کنند و می نویسند:

«و قد تصدّى العلم الفقيه الشيخ محمد رضا آل الشيخ العلامة الشيخ محمد تقی - رحمهما الله - لتفسیره فی رساله لطيفة مستقلة فقال:

«الغناء صوت الإنسان الذي من شأنه إيجاد الطرب بتناسبه لمتعارف الناس، و الطرب هو الخفة التي

تعتري الإنسان فتكاد أن تذهب بالعقل و تفعل فعل المسكر لمتعارف الناس أيضا»^۱

توضیح:

۱. غنا، صوت انسان است که نوعاً باعث طرب برای مردم معمولی (متعارف مردم) می شود .
۲. طرب ایجاد می کند چون صدای متناسب است .
۳. [بتناسبه متعلق به «ایجاد طرب» است و لمتعارف الناس متعلق به «طرب» است]

۱. خمینی، سید روح الله موسوی، المكاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۳۰۰.



۴. طرب، سستی ای است که بر انسان عارض می شود و چه بسا عقل آدمی را از بین می برد و مثل مسکرات عمل می کند.

ما می گوئیم:

از منظر ایشان:

اولا: غنا صدای انسان است و لذا شامل موسیقی حاصل از آلات موسیقی نمی شود.

ثانیا: غنا صدای مطرب است (طرب نوعی)

ثالثا: غنا نفس صوت است البته ممکن است بگوئیم مراد ایشان با توجه به تاکیدشان (بر «مطرب بودن» کیفیت صوت است.

رابعا: غنا ربطی به مضمون کلام ندارد.

خامسا: لهو در تعریف غنا داخل نیست

حضرت امام سپس اشاره می کند که مرحوم اصفهانی برای اینکه مبنای خویش را محکم کند، مقدمه ای را مطرح می کنند اما ما حاصل این مقدمه را چنین برمی شمارند:

«ثمّ تصدّی لتشییده بذكر مقدّمة حاصلها:

«أنّ الغناء من أظهر مظاهر الحسن و لأجله يطلبه من يطلبه، فلا بدّ لبيان ناموس الحسن:*

فأقول: الحسن و إن كان ممّا تحيّر فيه العقول و يدرك و لا يوصف و لكنّه في المركّبات لا يخرج عن حدّ التناسب، فأينما وجد فالتناسب سببه، فالخط الحسن ما تناسبت واواته و ميماته، و الشعر الحسن ما تناسب ألفاظه و معانيه، و لا يوصف الحيوان بالحسن إلّا إذا تناسبت أعضاؤه، و لا يقال للوجه: إنّه جميل إلّا إذا تناسبت أجزاؤه، و هكذا.

و الصوت بين مظاهر الحسن من أكثرها قبولا للتناسب، فإذا كان الصوت متناسبا بمه، و زيره، و بزاته، و مدّه، و ارتفاعه، و انخفاضه، و اتصاله، و انفصاله، سمّي بالغناء.

و قد وضع لبيان هذه النسب و أقسامها فنّ الموسيقى الذي هو أحد أقسام العلوم الرياضيّة.

و يخصّ فنّ تناسب الآلات باسم الإيقاع، و العود بينها ميزان الغناء، يعرف به صحيح الغناء من فاسده، كما يعرف بالمنطق صحيح القضايا من فاسدها.



و علی أوتارها الأربعة و کیفیة شدّها و الإصبع التي يضرب بها يعرف أقسام الغناء.»^۱

توضیح:

۱. غنا از بهترین زیبایی هاست و به همین جهت کسانی به دنبال آن می‌روند.
 ۲. حسن زیبایی در مرکبات، ناشی از تناسب است و لذا اگر جایی زیبایی هست، علت آن تناسب است.
 ۳. خط زیبا آن است که حروف آن متناسب باشد، شعر زیبا آن است که الفاظ و معانی آن متناسب باشد، حیوان زیبا آن است که اندام آن متناسب باشد.
 ۴. صدای زیبا هم باید زیر و بم و... آن متناسب باشند.
 ۵. و فنّ موسیقی هم برای بیان همین نسبت ها وضع شده است [در طبیعیات قدیم موسیقی از اقسام علم ریاضی بوده است]
 ۶. به فن تناسب آلات موسیقی ایقاع گفته می‌شود و عود (یک نوع ساز = بربط) میزان صحیح و فاسد بودن بقیه آلات است [یعنی خطّ اصلی موسیقی را این ساز می‌زند و بقیه باید خود را با آن هماهنگ کنند]
 ۷. و عود دارای چهار تار است، میزان محکم بودن آنها و نحوه زدن آنها، اقسام غنا را معلوم می‌کند. مرحوم اصفهانی سپس می‌نویسد که شعر را مطابق و همراه با موازین موسیقی پدید آوردن، در مردم باعث طرب می‌شود و گاهی یک انسان حکیم و شریف را به حرکاتی همانند انسان های مست و ا می‌دارد در این باره قصه های تاریخی وجود دارد.
- مرحوم اصفهانی سپس به اجزاء تعریف خود اشاره می‌کند:

«تقیید الصوت بصوت الإنسان لمتابعة العرف، فإنّ أصوات البلابل و إن تناسبت و أطربت لا یسمی غناء، و بقید التناسب یخرج ما أوجب الطرب بغیره من حسن الصوت اللغوی ذاتا أو لحسن صاحبه، أو لحسن ألفاظه و معانیه و نحو ذلك، و بقید المتعارف یخرج الخارج عنه، فلا اعتبار بمن هو کالجماد كما لا اعتبار بمن یطرب بأدنی سبب كما أنّ الحال كذلك فی حدّ المسکر، و بقولی: تکاد أنّ تذهب بالعقل یخرج الطرب الخفیف، إذ لا اعتبار به كما لا اعتبار بالفرح و النشاط الحاصلین من

۱. خمینی، سید روح الله موسوی، مکاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۳۰۰.



بعض المشروبات المفرحة ما لم يبلغ مرتبة يزيل العقل عن المتعارف.^۱

توضیح:

۱. اینکه می‌گوئیم باید صوت انسان باشد به این جهت است که صوت بلبل و... را عرف، غنا نمی‌داند.
۲. اینکه می‌گوئیم باید صوت متناسب باشد، به این جهت است که گاه یک صوت بیهوده و بی‌معنا باعث طرب می‌شود گاه به سبب گوینده سخن باعث طرب می‌شود گاه به سبب زیبایی الفاظ و معانی باعث طرب می‌شود ولی این نوع طرب، غنا نیست.
۳. اینکه می‌گوئیم باید متعارف باشد به این جهت است که برخی مثل جمادات اصلاً متأثر نمی‌شود و برخی هم به کمترین چیزی حالت طرب می‌گیرند (در مستی هم همین امر جاری است)
۴. اینکه می‌گوئیم «تکاد ان تذهب بالعقل الی آخره» به این جهت است که طرب‌های کم را خارج کنیم، کما اینکه خوشی حاصل از برخی نوشیدنی‌ها تا وقتی به حدّ سستی نرسیده باشد اشکال ندارد.



در خارج فقه آمده سخن خمینی

۱. خمینی، سید روح‌الله موسوی، مکاسب المحرمة (للإمام الخميني)، ج ۱، ص ۳۰۱.

